

مسئله الهیات و زیبایی‌شناسی

ترجمه ابوالفضل حرّی

اشاره:

آنچه در پی می‌آید، ترجمه‌گزیده‌ای از فصل مقدماتی کتابی است با عنوان زیبای‌شناسی الهی: خدا در زیبایی، هنر و تخیل (Theological Aesthetics: God in Imagination Beauty and Art. New York Oxford University Press. 1999. Pp. 312). اثر ریچارد ویلادسائو (Richard Viladesau). نویسنده در این فصل از کتاب کوشیده است تا تعامل میان زیبای‌شناسی و الهیات را از نزدیک تبیین کند. نویسنده در فصل دوم مسئله‌خداوند را در تفکر و تخیل بررسی می‌کند. در فصل سوم از وحی الهی و دریافت بشری سخن به میان می‌آورد. در فصل چهارم به خداوند و امر زیبا: زیبای به منزله راهی به سوی خدا، می‌پردازد. فصل پنجم را به هنر و امر قدسی اختصاص می‌دهد. نویسنده با فصل ششم که به امر زیبا و امر خوب می‌پردازد، کتاب را به پایان می‌آورد. از آنجا که فصل اول بسیار طولانی است، مترجم گزیده‌ای از بخش آغازین فصل اول را به خوانندگان تقدیم می‌دارد.

اجازه بدهید پرسش کارل بارت^۱ را تکرار کنیم: چرا و از چه جهت می‌توان گفت که موتسارت در الهیات جایگاهی رفیع دارد؟ البته درباره جایگاه موتسارت در تاریخ فرهنگ غرب که مسیحیت نیز بدان متعلق است، جای هیچ شک و شبهه نیست. و کسی که گوش شنوا برای موسیقی دارد یعنی کسی که شکوهمندی موسیقی موتسارت او را به تحسین، آرامش یا لذت فراخوانده است، انکار نخواهد کرد که موسیقی موتسارت کارکردی «معنوی» همپایه تجربه مذهبی ایفا کرده است و از این نظر موسیقی موتسارت به همراه شماری از آثار بزرگ و کوچک به تاریخ معنویت غربی تعلق دارند و اگر گفته بارت را صرفاً مبالغه‌ای موجه در نظر نگیریم، آیا همین گفته کفایت نمی‌کند که موتسارت را در حوزه الهیات در شمار آوریم؟ آیا به واقع می‌توان در فرایند جستجو برای درک عمیق ایمان، موتسارت را هم به حساب آورد؟

گراردو فوندر لیوو^۲ نیز درباره باخ اظهار نظری مشابه مطرح می‌کند: «هنرمند یک کشیش و خود یک متأله است.» اما روی سخن فوندر لیوو با موسیقی قدسی باخ و توامندی باخ در خدمت به عبادت‌کنندگان و خدمت به هنر یعنی ترکیب ساختار عبادی اثر با ساختار زیبای‌شناسی اثر است.



موتسارت در خردسالی



شیلر

در این موقعیت پذیرفتنی است که «هنر به کنشی مقدس بدل شده است». موسیقی‌دان کلیسا خود یک راهبه است و آهنگساز که برای متون مقدسی نت می‌نویسد نه فقط وظیفه دارد که کلام خدا را انتقال دهد بلکه می‌بایست آن را برای شنوندگان معاصر نیز فهم‌پذیر جلوه دهد.

اما بارت یک گام به پیش می‌رود: پرسش بارت فقط پرسش از موقعیت موتسارت در مقام موسیقی‌دان عبادی نیست (در واقع، می‌توان استدلال کرد که ویژگی‌های معنوی آثار قدسی موتسارت ربط چندانی به محیط کلیسا ندارد و کاملاً از حال و هوای کلیسا به دور است). در عوض، به زعم بارت خود موسیقی موتسارت است که بینشی را که می‌بایست آن را «بینش الهی» نامید، القاء می‌کند.

اگر بپرسیم که چطور و چگونه بینشی که نه کلامی^۳ است و نه مستقیم با خدانشناسی سروکار دارد، می‌تواند بینشی الهی قلمداد شود. آنگاه به کُنه پرسش از امکان زیبایی‌شناسی الهی نائل می‌آییم. آیا تمام هنرها در مقام هنر رابطه‌ای درونی با ابژه الهیات دارند یا این که موتسارت یا باخ در این زمینه استثنایند؟ اگر این‌گونه است یعنی تمام هنرها با ابژه الهیات رابطه‌ای ذاتی دارند، ماهیت این رابطه به چه صورت است؟

در این مجال به این نکته اشاره می‌کنیم که آیا میان این دو قطب یعنی هنر و الهیات در چارچوب خود الهیات وحدت و یکپارچگی به چشم می‌خورد؟ پیش از آنکه بحث کنیم این یکپارچگی چه جزئیاتی را در برمی‌گیرد، گام نخست این است که معناهای دو واژه زیبایی‌شناسی و الهیات را روشن کرده و آنگاه حدود و تعامل میان آنها را مورد مذاقه قرار دهیم.

مضمون زیبایی‌شناسی الهی

هانس گئورگ گادامر اهمیت پرداختن به تبارشناسی مفاهیم را یادآوری می‌کند، چراکه بسیاری از مفاهیمی که آنها را بدیهی در نظر می‌گیریم مثل هنر، تاریخ، زیبایی یا علم، خود پیشینه‌ای دارند و مشروط به مسایل و دغدغه‌های عصر و زمانه خود هستند.

در اینجا مجال آن نیست که تمام واژگان دخیل در تعامل میان الهیات و زیبایی‌شناسی را از حیث تاریخی دقیقاً مطالعه کنیم؛ اما دست کم می‌توان موجزوار به برخی معانی گوناگون منتسب به واژگان اصلی یعنی زیبایی‌شناسی و الهیات را بررسی کرده و ابهام حاصل از مضمون زیبایی‌شناسی الهی را خاطر نشان کنیم.

مفهوم زیبایی‌شناسی

واژه زیبایی‌شناسی (مشتق از واژه یونانی به معنای ادراک بواسطه حواس^۴ را ظاهراً الکساندر گوتلیب بومگارتن^۵ ابداع کرده است؛ بومگارتن در جزوه Aesthetica سال ۱۷۵۰، وجه محسوس (در مقابل فرامحسوس) دانش را مطالعه و به عناصر متعدد مفهوم زیبایی‌شناسی اشاره می‌کند.

او ابتدا به ساکن از زیبایی‌شناسی در مقام علم شناخت از راه حواس یاد می‌کند. به معنای دقیق کلمه، این علم بخش مقدماتی یا نازل‌تر نظریه شناختی یا معرفت‌شناسی^۶ است. با این حال، بومگارتن، زیبایی‌شناسی را «هنر زیبا اندیشیدن و هنر طبع‌پروری» نیز می‌نامد و هدف آن را نیل به زیبایی در نظر می‌گیرد: «به معنای دقیق کلمه، هدف زیبایی‌شناسی، کمال‌شناسی حسی است. اما این کمال همان زیبایی است.» از این‌رو، در نظر بومگارتن، زیبایی‌شناسی، علمی است که با قوای دانی‌تر ذهن، قوه خیال و شهود و نیز با فرآورده‌های این قوا یعنی هنر و شعر و شاعری سر و کار دارد. سپس، بومگارتن بررسی سطح شناخت را که فلسفه عقلی آن را به دلیل ابهام و اینکه در مرحله پست‌تر از حوزه عقاید روشن قرار داد، به فراموشی سپرده، به سطح علم ارتقاء می‌دهد.

تصمیم روشنگرانه بومگارتن به علم دانستن زیبایی‌شناسی، تبعات دور از ذهن به بار می‌آورد. هانس فون بالتازار^۷ خاطر نشان می‌کند که نیل به حالت مستقل برای زیبایی‌شناسی این نتیجه منفی را نیز در پی می‌آورد که از طرف منطق و اخلاق در مظان اتهام قرار گیرد. این نتیجه منفی باعث شد که کیرکه‌گارد و پیروانش زیبایی‌شناسی را از

هدف شیلر
از طرح مضمون
تربیت زیبایی شناختی
به سمت
ذائقه و زیبایی
بسط مجموعه کامل
قوای حسی و
معنوی ما در
هماهنگ‌ترین صورت
ممکن بود.



باخ

الهیات جدا کنند. آ. و. هالدن فلد^۸ - فیلسوف دانشگاه وین - انتقادی مشابه را مطرح می‌کند. زیبایی‌شناسی برآمده از تعریف روشنگری قابل به تقسیم دکارتی^۹ میان ذهن (روح) و جسم بود. این گونه تقسیم‌بندی، زیبایی‌شناسی را به حوزه جسم محدود کرد و زیبایی را در مقام ابژه این گونه زیبایی‌شناسی تعریف کرد. این مسئله تقدیس علمی سوء برداشت از امر زیبا و فقدان همزمان حس هستی‌شناختی و تقلیل نهایی آن به محصولی مصرفی را در پی آورد. اندیشه معاصر همان گونه که خواهیم گفت به طرز گسترده در برابر این گونه پیامدها واکنش نشان داده و بر آن است که زیبایی‌شناسی را در بافت گسترده‌تر زندگی و از جمله ساحت مذهبی و الهی قرار دهد.

کانت در سنجش خرد ناب (۱۷۸۱) بر سوء کاربرد واژه زیبایی‌شناسی می‌تازد و کاربرد آن را به معنای تبارشناختی محدود می‌کند: علم دریافت حسی و شرایط آن (گرچه در سنجش قضاوت (۱۷۹۰)، او از کلمه زیبایی‌شناسی، معنایی وسیع‌تر مستفاد می‌کند). از دیگر سو، هگل در سخنانی در باب زیبایی‌شناسی^{۱۰} واژه مورد نظر را به مطالعه امر زیبا و به طور خاص‌تر به فلسفه هنرهای زیبا محدود می‌کند (هگل آشکارا از زیبایی طبیعت که در نظر او شأنی‌دانی‌تر دارد، حرفی به میان نمی‌آورد). با این حال، هگل به‌طور آنی اظهار می‌کند که این گونه کاربرد کلمه زیبایی‌شناسی به لحاظ تبارشناسی ناصحیح است.

نام زیبایی‌شناسی در معنای طبیعی خود چندان زینده این موضوع نیست. مراد از زیبایی‌شناسی به معنای دقیق‌تر، علم حواس و احساس است. در این معنا، زیبایی‌شناسی به طریق اولی، به دانش جدید یا تقریباً به چیزی دامن می‌زند که در مکتب وولف^{۱۱} یعنی در دوره‌ای که آثار هنری را در آلمان در پرتو احساسی که برمی‌انگیختند، مورد مذاقه قرار می‌دادند، می‌بایست

در وهله نخست شاخه‌ای از فلسفه به حساب می‌آمد... این نام به قدری نامناسب یا به معنای دقیق‌تر، به قدری فریبده است که به جای آن از اسامی دیگر مثل «Kallistic» استفاده کردند. این نام نیز مقبول نیفتاد، چرا که دانش مورد نظر نه معنای کلی زیبایی که صرفاً زیبایی هنری را در برمی‌گیرد. از این رو، نام زیبایی‌شناسی بر جای خود استوار ماند، چرا که زیبایی‌شناسی جز نام چیز دیگری نیست از این رو نسبت به ما نیز بی‌تفاوت بوده و تا حدودی سر از زبان متعارف نیز به درآورده است.

در مجموعه تحسین برانگیز نامه‌های زیبایی‌شناختی^{۱۲} شیلر به شمول جالب معنایی واژه «به حد زیاد بد به کار رفته» زیبایی‌شناسی برمی‌خوریم. گرچه شیلر هدف تحقیقاتی خود را «امر زیبا و هنر» معرفی می‌کند، از این واژه‌ها معنایی فراخ‌تر مستفاد می‌کند. امر زیبا، حوزه اتحاد قوا و استعدادهای بشری است: امر زیبا آن موقعیتی روحی است که در آن حس و عقل توأمان فعال است.

هر آن چیزی که بر ما نمایان می‌شود در چهار وجوه مختلف می‌گنجد. چیزی را می‌توان به عینه با حواس احساس کرد. (ویژگی فیزیکی) چیز دیگر به دیده خود می‌آید و ما را با معرفت می‌کند (ویژگی منطقی). چیزی مطابق میل و خواستن ما است و ابژه انتخاب یک وجود عقلانی قرار می‌گیرد (ویژگی اخلاقی). یا اینکه که این چیز تا تمامیت نیروهای مختلف ما سروکار دارد بدون آنکه ما ابژه مشخص هر یک از این نیروها باشیم (ویژگی زیبایی‌شناختی).

از این رو، هدف شیلر از طرح مضمون تربیت زیبایی‌شناختی به سمت ذاتقه و زیبایی بسط مجموعه کامل قوای حسی و معنوی ما در هماهنگ‌ترین صورت ممکن بود. بر اساس آنچه موجزوار برشمردیم می‌توان میان حوزه‌های متعدد مرتبط ولی متمایز علاقه در بطن زیبایی‌شناسی تمایز قائل شد:

۱. بررسی کلی حواس و قوه خیال و/ یا احساس در معنای وسیع‌تر معرفت غیرمفهومی یا غیراستدلالی (اما نه روشنفکرانه).

۲. بررسی زیبایی و/ یا ذاتقه.

۳. بررسی هنر عمدتاً و/ یا هنرهای زیبا به ویژه.

گادامر می‌گوید:
 «حکم به زیبایی
 یک چشم‌انداز،
 بی‌شک به ذائقه هنری
 عصر و زمانه
 بستگی دارد».



موتسارت

به زعم بارت
 خود موسیقی
 موتسارت است که
 بینشی را که
 می‌بایست آن را
 «بینش الهی» نامید،
 القاء می‌کند.

در هر یک از حوزه‌های بالا یا جنبه دریافت با جنبه خلاقانه مورد تأکید قرار می‌گیرد: زیبایی‌شناسی در مقام وجه ادراک واقعیت یا در مقام وجه بیان یا ایجاد واقعیت. این سه حوزه بسته به چگونگی تعریف کردن واژگان، به ارزش نسبی منسوب بدانها و به موقعیت‌های یک حوزه نسبت به حوزه‌های دیگر، با یکدیگر تلاقی دارند و به مدارج مختلف تمایل پیدا می‌کنند. حوزه علاقه به میزانی که رویکرد سوژه یا ابژه محور باشند، نیز بستگی دارد. در رویکرد ابژه محور، تأکید بر طبقه زیبایی‌شناسی‌ها است چه بتوان آن را در پرتو رابطه با زیبایی تعریف کرد چه هنر. از دیگر سو، در رویکرد تماماً سوژه محور، بررسی زیبایی‌شناسی به طبقه‌ای خاص از چیزها یا ویژگی‌ها منحصر نمی‌شود. عامل تعیین‌کننده «چارچوب زیبایی‌شناختی ذهن»^{۱۳} یا (در واژگان لرنگان Lonergan) الگوی زیبایی‌شناختی تجربه، از جانب سوژه تجربه‌گر خواهد بود. نتیجه این خواهد بود که در عمل همه چیز می‌تواند با توجه به شرایط ذهنی درست، ابژه‌ای زیبایی‌شناختی باشد (با این حال، گفتنی است که رویکرد ذهنی با آن زیبایی‌شناسی‌ای سازگار است که زیبایی را ابژه مناسب خود در نظر می‌گیرد و در این حالت، امر زیبا ویژگی استعلایی موجود را پیدا می‌کند).

شاید این‌گونه تصور شود که بررسی حواس و قوه خیال همیشه پیش‌فرض کنکاش نظری هر نوع زیبایی‌شناسی خواهد بود؛ با این حال، رابطه میان دیگر حواس، محل بحث و جدل بوده است. برای نمونه، می‌توان استدلال کرد که حوزه سوم یعنی بررسی هنر، صرفاً زیر شاخه‌ای از حوزه دوم یعنی بررسی امر زیبا یا شاید بالعکس [حوزه دوم زیرشاخه حوزه سوم] است. با این حال، این نکته را در خواهیم یافت که نه معنای زیبایی و هنر و نه رابطه میان آن دو به هیچ رو آسان‌یاب نخواهد بود. آیا امر زیبا ویژگی‌ای عینی و جهان شمول است که تمام هنرها می‌بایست به سمت آن بگردند یا اینکه نسبت به ادراکات ذهنی یا فرهنگی، صرفاً حالت نسبی دارد؟ آیا زیبایی هستی‌شناختی، هدف هنر را تعیین می‌کند یا اینکه هنرمندان تعیین می‌کنند که آنچه می‌بینیم، امری زیبا است؟

اینکه زیبایی آنچه را می‌بینیم، هنرمندان تعیین می‌کنند، جدل‌ناپذیر است. همان‌گونه که گادامر می‌گوید: «حکم به زیبایی یک چشم‌انداز، بی‌شک به ذائقه هنری عصر و زمانه بستگی دارد». اسکار وایلد با مجبور کردن یکی از اشخاص آثار خود به بحث درباره تقلید طبیعت از هنر این مطلب را موشکافانه‌تر بررسی می‌کند:

«طبیعت چیست؟ طبیعت، بزرگ مادری نیست که ما را به دنیا آورده است. طبیعت آفرینش ما است. در ذهن ما است که طبیعت به زندگی سرعت می‌بخشد. اشیا وجود دارند چون آنها را می‌بینیم و آنچه می‌بینیم به هنرهای بستگی دارد که بر ما تأثیر می‌گذارند... برای نمونه، امروزه هیچ‌کسی درباره زیبایی غروب خورشید صحبت نمی‌کند. غروب‌های خورشید دیگر کاملاً نخ‌نما شده است. زیبایی غروب خورشید به زمانی متعلق است که ترنر^{۱۴} حرف آخر را در هنر می‌زد... دیروز آقای آرونلد اصرار کرد که به کنار پنجره بروم و آسمان را که شکوهمندش می‌خواند، تماشا کنم... و فکر می‌کنی اونجا چی دیدم؟ یک خورشید دست دوم ترنر، خورشیدی با نقایص اغراق شده...»

در فصل بعدی [همین کتاب] مفهوم امر زیبا و جایگاه هستی‌شناختی آن را دقیق از نظر خواهیم گذراند. ولی عجالتاً این نکته را خاطر نشان کنیم که دست کم یک جریان عمده فکری، امر زیبا را به منزله لذت بی‌غرض^{۱۵} در نظر می‌گیرد. همان‌گونه که گادامر تصریح می‌کند بخش عمده زیبایی‌شناسی غربی (در معنای دوم) [یعنی بررسی زیبایی و/یا ذائقه] از زیبایی‌شناسی یونانی طبیعت می‌کند. در نظر یونانیان، «امر زیبا» با چیزهایی که ارزششان بدیهی است، در یک مرتبه جای دارد. نمی‌توان این پرسش را مطرح کرد که این چیزها به چه درد می‌خورند. به همین ترتیب، در نظر کانت نیز ابژه لذت زیبایی‌شناختی را نه می‌توان در مقام امری کارآمد حاصل کرد و نه در مقام امری خوب آن را طلبید؛ وانگهی، وجود واقعی^{۱۶} چیزی به محتوای زیبایی‌شناختی آن نمی‌افزاید.

با این حال، به هیچ رو معلوم نیست که آیا هنر همیشه چنین خاصیتی را دنبال می‌کند یا خیر. در وهله نخست می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا تمام فعالیت‌های هنری، نقاشی، مجسمه‌سازی، تئاتر، معماری، موسیقی، شعر، روایت‌پردازی، ادبیات، عکاسی، سینما و غیره را می‌توان زیر یک مقوله کلی گنجانند. حتی اگر بپذیریم دست کم نوعی شباهت خانوادگی میان هنرهای گوناگون موج می‌زند، نباید در این هنرها گونه گسترده‌ای از اشکال و اهداف را جستجو کنیم. همان‌گونه که مایکل دوفرن^{۱۷} در مقدمه خود در مطالعه زیبایی‌شناسی یونسکو خاطر نشان می‌کند.

هنر همیشه و همه‌جا از جایگاه، محتوا و کارکرد یکسان برخوردار نیست... امروزه، هنر جهان بسیار تردید برانگیز و گسترده مفهوم هنر بسیار مبهم است. در تعیین جوهره هنر، نه فقط نظریه‌های هنر بلکه در شیوه هنرمندان نیز که دائماً هر تعریف را دروغین می‌انگارند، تعلل دیده می‌شود... حتی اگر میان هنرهای کاربردی و زیبا^{۱۸} تمایز متمایل شویم، روشن نیست که آیا می‌بایست هنرهای زیبا را



هگل

لزوماً به گونه‌ای تعریف کنیم که هدفش زیبایی است یا خیر. گرچه برخی نظریه‌های هنرهای زیبا، جستجوی زیبایی را جزو ماهیت ذاتی خود در نظر می‌گیرند، نظریه‌های دیگر هنرهای زیبا به طرز متقاعد کننده، جستجوی زیبایی را نیل به معنای‌های گوناگون می‌دانند: نمایش، بازنمایی، تعامل، میان عاطفی و غیره. (البته نیازی نیست که این اهداف به غایت منحصر بفرد باشند و برخی از این اهداف ممکن است با مفهوم زیبایی به منزله هدف هنر ممزوج باشند. این امر خصوصاً در نظریه‌های هنر به منزله بازنمایی مصداق دارد. برای نمونه از نظر کانت، هنر بازنمایی زیبای یک شیء است. عمده یونانیان معتقد بودند که محاکات^{۱۹} تنها غرض هنر است. ظاهراً هدف هنر تولید عواطف - و نه الزاماً عواطف مثبت - به خاطر خود عواطف است. حتی از حالات روانی منفی نیز می‌توان لذت برد، چرا که فاصله زیبایی‌شناختی به ما اجازه می‌دهد آن حالات را احساس کنیم با اینکه می‌دانیم دلیل این حالت واقعی نیست.

هدف الهیات و هدف زیبایی‌شناسی

درست همان‌گونه که زیبایی‌شناسی اهداف مختلف و دغدغه‌های خود را دارد، الهیات نیز اهداف و دلمشغولی‌های خود را دارد. هانس کونگ^{۲۰} و دیگران به گونه‌ای هدفمند حرکت الهیات به سمت درون‌گرایی تدریجی^{۲۱} را از نزدیک دنبال کرده‌اند. تغییر در روش الهیات بالطبع اهداف



گادامر

مختلفی را نیز به دنبال خواهد آورد. به صورت خیلی کلی می‌توان اهداف مرتبط با هم الهیات را در سه مقوله جای داد: خدا، ایمان (یا تجربه مذهبی) و (در ادامه مقوله ایمان) خود الهیات.

الهیات در فاز عینی و کلاسیک خود مجموعه دانش درباره خدا است. همان‌گونه که الهیات به طرز روزافزون پا به درون زندگی بشر می‌گذارد، ایمان با تجربه مذهبی یا ساده‌تر بگوئیم مذهب جزو اهداف آن قرار می‌گیرد. در این صورت، الهیات به امری جهان‌شمول بدل می‌شود. سرانجام اینکه، ممکن است الهیات به روش‌ها، اصول هرمنوتیکی و شرایط وجود خود بپردازد. در این حالت به الهیات الهیات بدل می‌شود...

ابعاد زیبایی‌شناسی الهی

بر اساس آنچه آمد، منظور از زیبایی‌شناسی الهی در گسترده‌ترین معنای آن، منش الهیات در قالب اهداف پیش‌گفته در ارتباط با هر یک از سه مفهوم زیبایی‌شناسی [یعنی بررسی کلی حواس و قوه‌خیال؛ بررسی زیبایی و/ یا ذائقه، و بررسی هنر عموماً و/ یا هنرهای زیبا خصوصاً] است. به دیگر سخن، روی سخن زیبایی‌شناسی الهی با خدا، مذهب و الهیات در رابطه با دانش محسوس (حواس، قوه خیال و احساس)، امور زیبا و هنرها خواهد بود. در زیر برخی مضامین مشترک میان این دو مقوله را به اختصار بررسی می‌کنیم. در این بررسی، من به آثار ادبی اشاره‌ای گذار می‌کنم و در عوض تجسم زیبایی، احساس و هنرها را در الهیات در متون غیرادبی دنبال خواهم کرد.

زیبایی‌شناسی الهی در حوزه عمل ساحت زیبایی‌شناختی گفتمان الهی

کارل بارت در خصوص الهیات می‌نویسد:

اگر وظیفه کل الهیات شناخته شود، معلوم خواهد شد که الهیات در جزئیات، در محتوا و روش خود در وهله نخست دانش به غایت زیبا است. در واقع با اطمینان خواهیم گفت که الهیات زیباترین دانش‌هاست. دانش‌هایی که مقبول طبع نیفتند، عقیم‌اند و نهایت

کانت در
سنجش خرد ناب
بر سوء کاربرد واژه
زیبایی‌شناسی می‌تازد و
کاربرد آن را به معنای
تبارشناختی محدود می‌کند.

کانت





کارل بارت

نکته جالب اینجاست که
در نظر بارت
الهیات دقیقاً
به سان علم
زیباست.



هانس اورفون بالتازار

عقیم‌گرایی این است که الهیات به طبع خوش نیاید. مقاله‌ای که از کار خود لذت نبرد، اصلاً مقاله نیست. چهره‌های ماسیده، اندیشه‌های بیمار و طریقت خسته‌کننده به درد این دانش نمی‌خورد. نکته جالب اینجاست که در نظر بارت الهیات دقیقاً به سان علم^{۳۳} زیباست. اما بسیاری بر این باورند که تصور جایگاه علمی برای الهیات تبعاتی منفی در پی خواهد آورد. هانس اورفون بالتازار بر این باور است که تلاش الهیات برای تقلید از روش علوم دقیقه است که از زیبایی الهیات کاسته است. الهیات جدید نه فقط از زیبایی به منزله هدف جستجو غافل مانده است، که به طرز وسیع رابطه‌اش را با مذهب زنده و معنویت یعنی با تعقیب حقایق اعظم روحانی قطع کرده است. به زعم بالتازار، جهان فناورانه جدید حس شناخت و دانش را از دست داده و در عوض غایت دانش به صورت تسلط‌گرایی، اقتدار و استثمار درآمده است. بالتازار هشدار می‌دهد در جهان بدون زیبایی، خوبی نیز جذابیت خود را از دست می‌دهد. به همین ترتیب، اگر رابطه الهیات نیز با زیبایی معنوی قطع شود، دیگر به سهولت متقاعد کننده نخواهد بود.

زیبایی‌شناسی به منزله سرچشمه الهیات

حوزه تجربه زیبایی‌شناختی (یا سطح زیبایی‌شناختی تجربه) دست کم به دو طریق می‌تواند در خدمت الهیات تاریخی و بازتاب نظامند الهی قرار گیرد. اول اینکه، حوزه تجربه زیبایی‌شناختی نمود، گفتمان و تجربه‌ای آشکارا مذهبی (و الهی) است؛ دوم اینکه، این تجربه، تجربه انسان سکولار است: تجربه‌ای که یا الف) تلویحاً مذهبی است. یا ب) به امر مقدس همبستگی دارد. به دیگر سخن، حوزه زیبایی‌شناسی داده‌هایی را در دسترس الهیات قرار می‌دهد که با اعیان (خدا، مذهب و خود الهیات) و نیز با دانش شبکه فرهنگی سر و کار دارد.

پی‌نوشت‌ها

1. K.Barth.
2. G.Leeuw.
3. logos.
4. Perception by the Senses.
5. A.G. Baumgarten.
6. Epistemology.
7. H. Balthasar.
8. A.W.Haldenfeld.
9. Cartesian.
10. Lectures on Aesthetics.
11. Wolff.
12. Aesthetic letters.
13. Aesthetic frame of mind.
14. Turner.
15. Disinterested.
16. Daein.
17. M.Dufienne.
18. Fine.
19. Mimesis.
20. H.Kung.
21. Progressive.
22. Science.

بالتازار هشدار می‌دهد
در جهان بدون زیبایی،
خوبی نیز جذابیت خود را
از دست می‌دهد.
به همین ترتیب،
اگر رابطه الهیات نیز
با زیبایی معنوی قطع شود،
دیگر به سهولت
متقاعد کننده
نخواهد بود.